

مبارزه با "مَن"

ارث شیطان

فرزندانم! از خودخواهی و خودبینی به دراز که این ارث شیطان است که به واسطه خودبینی و خودخواهی از امر خدای تعالی به خضوع برای ولی و صلی او - جل و علا - سر باز زد. و بدان که تمام گرفتاری‌های من‌ادم از این ارث شیطان است که اصل **اصول دین** است.

موسسه امام خمینی - ۸۰
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸ و ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۹

imam_khomeini.ir
instagram.com: shamsajad_imam

www.imam_khomeini.ir



محمد تقی صرفی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکم و درود و
صلوات فراوان بر محمد مصطفی و اهل بیت
طاهرینش

مهم ترین دشمن هر انسانی، نفس اماره او می
باشد ولی دوست هر کسی عقل اوست. بین
عقل و نفس همیشه مبارزه است. و این مبارزه
بین عقل و نفس تا زمان مرگ ادامه دارد.

خلیفه وقت، به سید بن طاوس رحمه الله پیشنهاد کرد
که «مقام قضاوت را بپذیر» او در پاسخ گفت: «پنج‌جاه

سال است در وجود من بین عقل و هوای نفس، نزاع و کشمکش است، و آن دو مرا قاضی قرار داده اند، عقل می گوید: می خواهم تو را به بهشت و نعمتهای

همیشگی آن برسانم، هوای نفس می گوید این نقد بگیر و دست از آن نسیه بردار، در این مدّت گاهی به نفع عقل گاهی به نفع هوای نفس اقدام می کنم، من که در مدّت پنجاه سال هنوز نتوانسته ام دعوای عقل و هوای نفس را پایان دهم، چگونه عهده دار قضاوت بین دعوای مختلف مردم شوم» او بر همین اساس این مسئولیت خطیر را نپذیرفت!

راغب می گوید: "محراب مسجد را از آن روی محراب گفته اند که

محل جنگ با شیطان و هوای نفس است.

از مهم ترین دستورات نفس، داشتن منیت است!

اینکه انسان منم منم کند و بگوید من اینکار را کردم من ان کار
را انجام دادم. اگر من نبودم این موفقیت حاصل نمیشد. من از
دیگران بهترم...

وقتی ابلیس که جزو فرشتگان بود با یک کلمه که گفت: من! از
ادم بهترم!

بدبخت شد و از درگاه الهی اخراج گردید و ملعون شد، از آن
موقع اولوالالباب یعنی صاحبان عقل متوجه شدند چه خطری در
کمین بشریت است. این منیت و من من کردن، انسان را بدبخت
می کند و سعادت دوجهان را از او می گیرد.

حضرت امام از موحدین واقعی

امام خمینی از موحدین واقعی بودند. در فتح
خرمشهر و فتح مهران فرمودند: خدا خرمشهر را
ازاد کرد. خدا مهران را ازاد کرد.

درباره انقلاب فرمودند: نه من و نه مردم انقلاب را
پیروز نکردند بلکه خدا انقلاب را پیروز کرد.
حضرت امام هیچگاه **من** نمی گفتند همیشه می
گفتند خدا.

لذا در این کتاب، درباره منیت و خطرات آن مطالب مختلف و
متنوعی آورده شده است امید است مورد استفاده خوانندگان
محترم قرار گیرد.

کرمانشاه-تابستان 98

بخش اول:

شناخت "من"

1- خداوند برای تربیت انسان، در انسان عقل و نفس را قرار داده

است. عقل به خوبی ها فرمان می دهد و نفس به بدیها.

2- رضایت خداوند در اطاعت از عقل به عنوان پیامبر باطنی و

مخالفت با نفس به عنوان دشمن باطنی است لذا انسان تا آخر

عمر باید از عقل اطاعت کرده و با نفس مخالفت کند.

3- نفس انسان به منیت فرمان می دهد. و عقل به تواضع و

عبودیت.

هر که از نفس پیروی کرد عاقبتش مانند ابلیس لعین می گردد.

و هر که با نفس مخالفت کرد بهشت سرای او خواهد بود.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ
﴿٤١﴾

و اما کسی که خوف الهی داشت و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛ ماوای او بهشت است.

حدیثی است که :

شخصی بنام مشاجع از پیامبر پرسید چه راهی برای خدا شناسی هست؟ فرمود: خودشناسی. پرسید: چه راهی برای موافقت با خدا است؟ فرمود: **مخالفت با نفس**. پرسید: چه راهی برای رضایت خدا است؟ فرمود: **عصبانی کردن نفس**. پرسید: چه راهی برای وصل به خدا است؟ فرمود: **دور کردن نفس**. پرسید: چه راهی برای اطاعت خدا است؟ فرمود: **معصیت نفس**. پرسید: چه راهی برای یاد خدا است؟ فرمود: **فراموش کردن نفس**. پرسید: چه راهی برای نزدیکی به خدا است؟ فرمود: **دوری از**

نفس. پرسید: چه راهی برای مانوس شدن با خدا است؟
فرمود: **وحشت از نفس.** پرسید: چه راهی برای رسیدن به
اینها است؟ فرمود: کمک گرفتن از خدا برای مخالفت
بانفس. {بحار ج 77 ص 27}

4- سید احمد خمینی می گوید یک روز دیدم امام وضو می
گیرد و مطالبی هم می گوید. گفتم حتما دعای وضو می خواند
نزدیک رفتم دیدم می گوید: ای نفس خبیث! ای نفس خبیث!
آری امام نفس خود را تویخ می کردند! مبدا تعریف دیگران از
انسان باعث شود انسان دچار غرور شود که مرحله بسیار
خطرناکی است!

5- خودبینی و خودخواهی در کلام امام راحل

تمام فسادهایی که در عالم پیدا میشود، از خودخواهی پیدا می
شود. تمام مفاسدی که در عالم واقع می شود از این توجه به
خود است. مادامی که انسان خودش را می بیند، نمی تواند به
آن راهی که راه هدایت است دست پیدا کند. هیچ شکی در
این نکنید که هر که گفت "من" این "من" شیطان است

•
. بدان که رذیله عجب از حب نفس پیدا می شود
خود محوری: "من، نه غیر"، این در همه نفوس هست،
. مگر اینکه تهذیب بشود
چه قدر انسان باید جاهل باشد که این چیزها را مقام بدانند؛
. و چه قدر ضعیف النفس باشد.^۲

خداوند از سلیمان نبی تعریف می کند: اَنَّهُ اَوَّاب. او در پیشگاه
الهی متواضع است

مقام معظم رهبری:

سلیمان نبی انسان مقتدر عظیم الشانی که نه فقط کلیدهای قدرت
مادی و معمولی و عادی، بلکه کلیدهای قدرت معنوی و
همچنین کلیدهای قدرت غیرمعتاد و غیرمعمولی در اختیار او
بوده و یک قدرت بی نظیر داشته که هیچ کسی قبل از سلیمان و
بعد از سلیمان به چنین حکومت و قدرتی نرسیده، در اوج این

قدرت، این انسان در مقابل پروردگار عالم، خاضع و خاشع است: «نعم العبد إنه أواب». در آیات متعددی از قرآن -چه در سوره نمل، چه در سوره سبا، چه در سوره صاد، چه در سوره بقره- پروردگار عالم از سلیمان اسم آورده و او را به عنوان «اواب» و بنده‌ای که برای خدا تواضع می‌کند و به خدا برمی‌گردد و همه امور خود را به خدا محول می‌نماید، توصیف می‌کند .

ای بسا کسانی که پول زیاد و ثروت و امکاناتی دارند اما خودشان را بی‌نیاز احساس نمی‌کنند و تکیه‌ای به این ثروت ندارند و خودشان را وابسته به خدا می‌دانند. این آدم، طغیان نخواهد کرد. سلیمان پیامبر - که همه ثروت دنیا در اختیار او بود- مظهر کامل چنین چیزی است. حکومت‌های الهی در طول تاریخ و هر کدام از پیامبران و اولیا که به حکومت رسیدند، همین‌طور بوده‌اند. ثروت‌ها و امکانات جامعه در اختیار آنها بوده ولی خود را از آن جدا می‌کرده‌اند؛ مثل امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام که ثروت شخصی هم داشت و دائماً تحصیل می‌کرد و صدقه می‌داد. ثروت‌های جامعه و بیت‌المال هم در اختیار او بود، هر چه که می‌خواست، می‌توانست مصرف بکند؛

اما از این غنا و ثروت، خودش را جدا می‌کرد.

آن چیزی که برای انسان خطرناک است، همین احساس استغنا و بی‌نیازی و قدرت و اتکا به دانایی خویشتن است. قرآن کریم داستان قارون را نقل می‌کند و می‌گوید وقتی که به او نصیحت می‌کردند، او در جواب می‌گفت: «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ»: من از روی علم و دانش، این ثروت را به‌دست آوردم و متعلق به خودم است. این غرور، فخر، تکبر، تکیه به آنچه که در انسان هست و چیز کم و ناچیزی است و انسان آن را چیزی می‌انگارد و خیال می‌کند زیاد است، بزرگترین بلیه‌هاست.^۳

6- دو نوع منیت هست. یکی مثبت و یکی منفی.

منیت مثبت یعنی خود را حقیر نداند و دچار خود کم بینی نشود و بداند که اگر اطاعت خدا نماید به درجات بسیار بالای معنوی صعود می‌کند. به معراج می‌رود. محبوب درگاه الهی و فرشتگان و پیامبران می‌گردد.

این فرمایش امیرمومنان را بیاد بیاورد که فرمود:

اتزعم انك جرم صغير و قد انطوى فيك العالم الاكبر

ایا خیال می کنی چیز کوچکی هستی در حالی که در تو جهان
بزرگتر قرار داده شده است

بداند که می تواند با استعدادهایی که خداوند در او به امانت
قرار داده است پله های کمال و ترقی را پیماید

بشرطی که همت کند. از ساعات عمرش کمال استفاده را
نماید. نظم و انضباط در کارش باشد. حتی یکساعت را هدر
ندهد. بیش از شش ساعت نخوابد. سحر خیز باشد. تا از جوایز
سحر بهره مند گردد.

حافظ می گوید:

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمین دعای شب و ورد سحری بود

اما منیت منفی همان منیت ابلیس است که همه عبادت های او را
بر باد داد و از سعادت محروم گردید.

اینکه خود را از دیگران برتر بداند. اینکه به نظرات دیگران اهمیت ندهد و نظرات خود را از دیگران بهتر بداند. اینکه متواضع نباشد. اینکه نصیحت دیگران را نپذیرد. اینکه موفقیتها را از خود بداند نه از خدا. در حالی خدا به پیامبرش می فرماید:

«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»^۴

و تو تیر نیانداختی وقتی تیر انداختی بلکه خدا تیر انداخت.
ایه بسیار مهمی است. یعنی هرچه موفقیت داریم از خداست. اگر ثروت یا علم یا دیگر نعمتها داریم از خداست
و ما بنا من نعمه فمَنَّكَ. هرچه از نعمت داریم از تو است.

و لحظه ای از یاد خدا غافل نشود

اگر به پست و ریاستی رسید مغرور نگردد.

مانند ایه الله شیخ جعفر کاشف الغطاء که هرشب عرض می کرد
خدایا! من اول جُعْفِر (جعفر کوچک) بودم. بعد مرا جعفر کردی.
بعد شیخ جعفر کردی بعد ایه الله شیخ جعفر کردی.

بخش دوم:

نمونه هایی از مبارزه با من!

گویند شیخ بهائی در ایامی که مشرف به زیارت علوی شد، روزی در درس مرحوم مقدس اردبیلی، حاضر گشت دید که مولانا از راه شکسته نفسی خود را در میان شاگردان مخفی کرده است؛ به گونه ای که کسی نمی توانست بین استاد و شاگرد فرق بگذارد. استاد و شاگردان به درس و مباحثه مشغول بودند و صدر مجلس خالی مانده بود. شیخ بهائی با اصرار و خواهش تمام مولانا را آورده و در بالای مجلس نشاند. هنگامی که ایشان به صدر مجلس رفت ناگهان با صدای بلند این آیه خوانده شد:

تلك الدار الاخره نجعلها للدين لا يريدون علوا في الارض ولا

فسادا و العاقبه للمتقين (قصص / 8)،

ترجمه: این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است. پس از استماع این آیه لرزه براندام مرحوم

مقدس اردبیلی افتاد و رنگ و رویش متغیر شد. گریه کنان
برخاست و در میان شاگردان خود نشسته و دوباره به درس و
بحث مشغول شد

همه_مشکل تو از همین «من» است

● #حاج_میرزا_جواد_آقا ملکی تبریزی می فرمودند: یک
روز در نجف، پیش استادام آمدم و به او گفتم: درس را خوب
یاد نمی گیرم، مغزم هم کم ندارد، خیلی حافظه و گیرندگی
من خوب است، اما این درس هایی را که شما می گوئید -
حکمت الهی، عرفان یا فقه - خوب یاد نمی گیرم، نشاطی هم
ندارم. سر درس دوست ندارم که گوش بدهم، کسل هستم.
مشکل دارم؟ مشکل کجاست؟ استادام گفت: اهل کجا هستی؟
گفتم: تبریز. گفت: چند وقت است که به نجف آمده ای؟ گفتم:
چهار سال است. گفت: در نجف قوم و خویش داری؟ گفتم:
بله. گفت: کیست؟ گفتم: خاله زاده ام هست. گفت: چه کار
می کند؟ گفتم: او هم طلبه است. گفت: میانه ات با او صاف
نیست؟ گفتم: نه، صاف نیست. بالاخره حسادت، غرور و کبر

در قوم و خویش ها هست. گفت: می خواهی درس متوجه شوی
و قلبت را روشن کنم؟ گفتم بله. گفت باید از خود بگذری.
درس که تمام شد، زودتر می روی و کفش پسر خاله ات را
جفت می کنی. گفتم: من؟! گفت: بله، **#همه_مشکل تو از**
همین «من» است

باز درباره ایشان این داستان آمده است:

مرحوم حاج میرزا جواد آقای تبریزی معروف - که از بزرگان
اولیا و عرفا و مردان صاحب دل زمان خودش بوده است - اوایی
که برای تحصیل وارد نجف شد، با این که طلبه بود ولی به شیوه
اعیان و اشراف حرکت می کرد. نوکری دنبال سرش بود و
پوستینی قیمتی روی دوشش می انداخت و لباس های فاخری
می پوشید؛ چون از خانواده اعیان و اشراف بود و پدرش در
تبریز ملک التجار بوده یا از خانواده ملک التجار بودند. ایشان
طلبه و اهل فضل و اهل معنا بود و بعد از آن که توفیق شامل حال
این جوان صالح و مؤمن شد، به در خانه عارف معروف آن
روزگار، استاد علم اخلاق و معرفت و توحید، مرحوم آخوند
ملاحسینقلی همدانی - که در زمان خودش در نجف، مرجع و

ملجاً و قبله اهل معنا و اهل دل بوده است و حتی بزرگان
می رفتند در محضر ایشان می نشستند و استفاده می کردند -
راهنمایی شد. روز اولی که مرحوم حاج میرزا جواد آقا، با آن
هیأت یک طلبه اعیان و اشراف متعین به درس آخوند
ملاحسینقلی همدانی می رود، وقتی که می خواهد وارد مجلس
درس بشود، آخوند ملاحسینقلی همدانی، از آن جا صدا می زند
که همان جا - یعنی همان دم در، روی کفش ها - بنشین. حاج
میرزا جواد آقا هم همان جا می نشیند. البته به او برمی خورد و
احساس اهانت می کند اما خود این و تحمل این تربیت و
ریاضت الهی او را پیش می برد. جلسات درس را ادامه می دهد.
استاد را - آن چنان که حق آن استاد بوده - گرمی می دارد و به
مجلس درس او می رود.

یک روز در مجلس درس (یا) بعد که درس تمام می شود،
مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی به حاج میرزا جواد آقا رو
می کند و می گوید: برو این قلیان را برای من چاق کن و بیاور!
بلند می شود، قلیان را بیرون می برد؛ اما چه طور چنین کاری
بکنند؟! اعیان، اعیان زاده، جلوی جمعیت، با آن لباس های فاخر!

بینید، انسان‌های صالح و بزرگ را این‌طور تربیت می‌کردند. قلیان را می‌برد به نوکرش که بیرون در ایستاده بود می‌دهد و می‌گوید: این قلیان را چاق کن و بیاور. او می‌رود قلیان را درست می‌کند و می‌آورد به میرزا جواد آقا می‌دهد و ایشان قلیان را وارد مجلس می‌کند. البته این هم که قلیان را به‌دست بگیرد و داخل مجلس بیاورد، کار مهم و سنگینی بوده است؛ اما مرحوم آخوند ملاحسینقلی می‌گوید که خواستم خودت قلیان را درست کنی، نه این که بدهی نوکرت درست کند!

خود با شاگردان به درس شیخ ژولیده می‌رود!

سید حسن کوهکمری که از فضایل عصر شیخ بوده و خود مجلس درسی داشته است، یک روز در محل درس خود، پیش از آمدن شاگردان حاضر شد، دید در یک گوشه مسجد، شیخ ژولیده ای با چند شاگرد نشسته و تدریس می‌کند، سید حسین سخنان او را گوش داد و احساس کرد که این شیخ بسیار محققانه بحث می‌کند، روز دیگر راغب شد، زودتر بیاید و به سخنان شیخ گوش کند، آمد و گوش کرد و به اعتماد روز پیش

افزون شد که این شیخ از خودش فاضل تر است ... و اگر شاگردانش به جای درس او به درس این شیخ حاضر شوند بهره بیشتری خواهند برد.

روز دیگر که شاگردان او آمدند گفت ، رفقا این شیخ که در آن کناره با چند شاگرد نشسته از من برای تدریس شایسته تر است و خود من نیز از او استفاده می کنم ، همه با هم به درس او برویم ... از آن روز سید حسین و شاگردانش در مجلس شیخ حاضر شدند. این شیخ همان است که بعدها نام شیخ مرتضی انصاری معروف شد و استاد متاخرین لقب یافت

♥ کار ما این است که همش بزنی سر نفس خبیث

❖ یکی از علماء بزرگ میفرمودند: به شیخ حسنعلی نخودکی (رحمة الله علیه) گفتم که میخواهم شاگرد شما بشوم مرا قبول کنید.

❖ فرمود: توبه درد ما نمیخوری. کار ما این است که همش
بزنی توی سر نفس خبیث و این هم از تو بر نمی آید.

❖ گفتم: چرا آقا بر می آید، من اصرار کردم،

❖ فرمودند: خُب از همین جا تا دم حرم با هم می آئیم این
یک کیلومتر راه تو شاگرد و من استاد.

❖ گفتم: چشم.

چند قدم که رد شدیم دیدم یک تکه نان افتاده گوشه زمین،
کنار جوی آب.

❖ شیخ فرمود: برو اون تکه نان را بردار. بیاور.

❖ ما هم شروع کردیم توی دلمان به شیخ نق زدن، آخه اول میگویند این حدیث را بگو. این ذکر را بگو. انبساط روح پیدا کنی. این چه جور شاگردی است. به من میگوید برو آن تکه نان را بردار بیاور.

دور و برَم را نگاه کردم، دیدم دو تا طلبه دارند می آیند، گفتم حالا اینها با خودشان نگویند این فقیر است. باز با خودم گفتم: حالا حمل به صحت میکنند، میگویند نان را برای ثوابش خم شد برداشت.

👉 خلاصه هر طوری بود تکه نان را برداشتم.

❖ دوباره قدری جلوتر رفتم دیدم یک خیار افتاده روی زمین، نصفش را خورده بودند و نصف دیگرش دم جوی آب بود.

❖ حاج شیخ فرمود: برو اون خیار را هم بیاور.

◆ چون تر و خاکی هم شده بود، اطرافم را نگاه کردم، دیدم همان دو طلبه هستند که دارند می آیند.

گفتم: حالا آنها نان را میگویند برای خدا بوده، خیار را چه میگویند، حیثیت و آبروی ما را این شیخ اول کار بُرد، خلاصه خم شدم و برداشتم، توی دلم شروع کردم به شیخ نق زدن، آخه تو چه استادی هستی، نان را بیاور و خیار را بیاور.

◆ آشپخ فرمودند: که ما این خیار را می شویم و نان را تمیز میکنیم ناهار ظهر ما همین نان و خیار است.

◆ □ خلاصه با این عمل نفس ما را از بین برد.

||| داستانهایی از مردان خدا

مخالفت با هوای نفس علامه درچه ای

آقای مرتضوی از قول آقای ناجی که یکی از افراد متدین و سرشناس اصفهان بود این گونه نقل می کند:

در یکی از سالها که عید فطر با روز جمعه مصادف شده بود، روحانیون اصفهان و بعضی از تجار و افراد سرشناس شهر پیشنهاد دادند که نماز عید آن سال را علامه درچه ای بخوانند.

پیرو این تصمیم ائمه جماعات سراسر شهر حتی بعضی از روستاهای نزدیک اطراف اصفهان به هیمن جهت، نماز عید فطر در محل و مسجد خود را تعطیل کرده، همه را به نماز عید فطر در میدان امام (شاه سابق) به امامت علامه سیدمحمدباقر درچه ای فراخواندند.

آن روز چند نفر برای ورود علامه به میدان شاه و اقامه نماز عید به «درچه» رفته و روز جمعه همراه با علامه به شهر آمدند.

در میدان نقش جهان (امام) صف های جماعت با هزاران نفر مرتب و بسته شد، مکبرهای متعدد در گوشه و کنار میدان گمارند تا قنوت نماز عید و تکبیرها به گوش همگان برسد. مکبرها روی چهارپایه ایستاده و منتظر ورود علامه بودند تا نماز عید با شکوه هر چه تمام تر به امامت علامه خوانده شود.

هزاران نفر زن و مرد به محض ورود علامه به میدان همه از جای برخاستند و صلوات سردادند. موجی عجیب و ازدحامی کم سابقه در میدان به راه افتاده بود. صلوات های پی در پی، با صدای رسا، شور عجیبی به پا کرده بود.

علامه پیش تر آمدند و برای رفتن به جایگاه نماز و محراب جماعت به وسیله چند نفر هدایت می شدند.

در بحبوحه این شرایط خاص، ناگاه دیدم علامه راه را از مسیر محراب نماز منحرف کرد و با سرعت به طرف، یکی از کوچه

های دیگر جنب میدان به راه افتاد. سر را به زیر انداخته بود و خیلی تند می رفت.

ارادتمندان از جمله من تعجب کردیم که آقا کجا میرود و چرا به جایگاه نماز نمی رود. با خود فکر کردیم لابد می خواهد تجدید وضو کند.

او را به خانه یکی از ارادتمندان آقا و دوستان خودمان که در آن نزدیکی بود هدایت کردیم. آقا داخل منزل شدند. هرچه صبر کردیم آقا نیامد.

حدود یک ربع گذشت. به داخل منزل رفتیم و عرضه داشتیم آقا چرا نشسته اید، هزاران نفر منتظر نمازند و وقت دارد می گذرد، آقا فرمودند:

آن همه روحانی در صفوف مقدم نشسته بودند؛ به یکی از آنان بگویید نماز را اقامه کند. عرضه داشتیم که آقا مردم به امید شما

آمده اند و می خواهند این نماز را با شما بخوانند؛ نماز مساجد
به خاطر شما تعطیل شده؛ روستاییان به خاطر شما از مسافت
های دور آمده اند؛ علمای شهر، روحانیون و طلاب به خاطر
شما حضور پیدا کرده اند.

علامه ساکت نشسته بود و به سخنان گوناگون گوش می داد.
وقتی سخن به صورت اعتراض بیان شد، علامه سر را بالا کرد و
دوباره فرمود:

من نمی آیم، به یکی از آقایین بگویید نماز عید را بخواند.
حاضرین سماجت می کردند که علت خودداری از نماز را
بفهمند، که علامه با لحن تند فرمودند: وقتی کوچه های پشت
مسجد شاه را طی کردم و وارد میدان شدم و چشمم به آن
جمعیت کم نظیر افتاد، یک لحظه چیزی در خود احساس کردم
که دیدم صلاح نیست من نماز بخوانم؛ رفتم تا از آن حالت
خارج شوم و نفسم را بکوبم.

بخش سوم:

راه نجات از منیت چیست؟

1- خودشناسی که مقدمه خدا شناسی است می تواند انسان را از گرفتار شدن در منیت نجات دهد.

اینکه در دعای بعد نماز عصر آمده است:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمَنُ
الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ
تَوْبَةً عَبْدٍ ذَلِيلٍ خَاضِعٍ فَقِيرٍ بَائِسٍ مِسْكِينٍ مُسْتَكِينٍ
مُسْتَجِيرٍ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً
وَلَا نُشُورًا

از خدایی که معبودی جز او نیست آن زنده پاینده و بخشنده
مهربان، آن خداوند دارای عظمت و بزرگواری آمرزش
میجویم، و از او میخواهم که توبه ام را بپذیرد، توبه بنده ی
خوار، فروتن، فقیر، بینوا پریشان زمین گیر و پناهنده ای که سود
و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز خویش را در اختیار ندارد.

در این فقره از دعا، انسان به ضعف و بیچارگی خود اعتراف می
کند.

این جور اعترافات در خیلی از دعاها مانند دعای کمیل و
مناجات خمسه عشر وجود دارد. انسان مرتب اعتراف کند در
مقابل خدا فقیر مطلق است.

در دعای یستشیر آمده: انت الخالق ان المخلوق. انت العزيز انا
الذلیل. انت الغنی انا الفقیر و..

تو خالق ای خدا و من مخلوقم. تو عزیزی و من ذلیلم. تو بی
نیازی و من فقیرم و..

این اعترافات هرچقدر با خشوع و حضور قلب باشد تاثیرش بیشتر است و باعث میشود انسان دست از منیت بردارد.

2- بینیم قرآن و اهل بیت علیهم السلام چه توصیه ای کرده اند:

ویژگی های منفی انسان در آیات قرآن

با مراجعه به قرآن، به مواردی با عنوان ویژگی های منفی انسان می توان دست یافت که آنها را در دسته بندی زیر بیان می کنیم:

2-1) ویژگی های وجودی

1- انسان موجودی ضعیف، با توانایی هایی محدود است.¹⁸

2- انسان کم صبر و عجل است.⁵

3- انسان آمیخته با رنج و سختی آفریده شده است.⁶

⁵ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا: خدا می خواهد (با احکام مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند آن،) کار را بر شما سبک کند و انسان، ضعیف آفریده شده است (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است) O (النساء/28).

⁶ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ: که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از رنجهاست) O! البلد/4).

4- ریشه جسمانی انسان از خاک و گِل بدبو و آبی پست است. این تعبیرها هر یک به مقامی خاص از مراحل آفرینش انسان اشاره دارد.^۷

2-2) ویژگی های معرفتی

1- بیشتر مردم به دلیل تبعیت و پیروی از خواهش های نفسانی و سنت های غلط پیشینیان، کارهایشان را از روی علم انجام نمی دهند.^۸

2- انسان کارهای خود را با تعقل و خردورزی انجام نمی دهد.^۹

⁷ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ: از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس ناگاه انسان هایی شدید و روی زمین گسترش یافتید! O (الرّوم/20).

P وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ: ما انسان را از گِل خشکیده ای (همچون سفال) که از گِل بدبوی (تیرمرنگی) گرفته شده بود، آفریدیم! O (الحجر/26).

P أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ: آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم O (المرسلات/20).

⁸ لِيَضْلُونَ بِأَهْوَانِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ...: به سبب هوی و هوس و بی دانشی، (دیگران را) گمراه می سازند O... (الأنعام/119)؛ P بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ... ولی ظالمان بدون علم و آگاهی، از هوی و هوسهای خود پیروی کردند O...! (الرّوم/29)؛ P... قَالُوا بَلْ نَشِيعُ مَا آفَيْنَا عَلَيْهِ أَبَئِنَّا... می گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم O... البقره/17)

2-3) ویژگی های توصیفی

1- انسان دشمنی بزرگ و آشکار به نام شیطان و نفسی

وسوسه گر دارد^{۱۰}

2- بسیار ستمگر و بسیار نادان است^{۱۱}

3- زیانکار است، مگر شمار اندکی از انسان ها که ایمان و عمل

صالح دارند^{۱۲}

۹ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ: بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد گُر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند (O الأنفال/ 22).
۱۰ قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ: بگفت: فرزندانم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه (خطرناکی) می کشند؛ چراکه شیطان، دشمن آشکار انسان است (O ایوسف/ 5).

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم O! (Q/ 16) و P وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ: من هرگز خودم را تیرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می کند، مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است (O یوسف/ 15).
۱۱ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا: ما امانت را بر آسمانها

و زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود (،چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد) O! (الأحزاب/ 72).
۱۲ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَىٰ خُسْرًا * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالنَّحَقِ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ: که انسان ها همه در زیانند، * مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده اند و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده اند (O! العصر/ 2-3).

7- انسان موجودی کم ظرفیت است و نه تحمل شر دارد و نه ظرفیت خیر^{۱۳}

به طور کلی، انسان از جهات مختلف به خود ظلم می کند، ناسپاس و حریص است و سبب گمراهی دیگران می شود. با اینکه قلب دارد، ولی نمی فهمد، با اینکه چشم دارد، ولی نمی بیند، با اینکه گوش دارد، ولی نمی شنود^{۱۴} بلکه از چارپایان نیز گاهی پست تر می شود.^{۱۵}

خداوند در قرآن می فرماید:

13 إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ : که انسان ها همه در زیانند، * مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده اند و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده اند (O! العصر / 3-2).

14 لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ : آنها دلها [= عقل ها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند، و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوش هایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر! اینان همان غافلان اند (؛ چرا که با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند)) O! الأعراف / 179.

¹⁵ http://ajsm.atu.ac.ir/article_4543.html

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ
الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا^{۱۶}

بندگان خدا کسانی هستند که بی تکبر و یا آرامش بر روی
زمین راه می روند و هر گاه جاهلین آنها را مخاطب قرار می
دهند سلام گفته و عبور می نمایند.

پیامبر اسلام (ص) فرمود: هر کس دوست دارد که مردمان
در پیش او ایستاده باشند پس نشستگاهش از آتش پس پر
خواهد شد.

و فرمود: هر کس از روی کبر بر زمین راه رود از زیر و
رویش او را لعنت کنند.

شاعر می فرماید:

بزرگی که خود را ز خُردان شمرد

بدنیا و عقبی بزرگی ببرد

تو آنکه شوی پیش مردم عزیز

که مر خویشان را نگیری به چیز

گفتار خدا با موسی (ع):

مروست که خداوند به موسی (ع) وحی فرمود: هرگاه برای
مناجات آمدی کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر می دانی
همراهت بیاور.

موسی (ع) هر فردی از بشر را که نگریست جرأت نکرد
بگوید من از او بهترم. پس بشر را رها کرده و در اصناف
حیوانات ملاحظه نمود تا رسید به سگ جرب داری با خود
گفت این را همراه می برم. بندی بگردن سگ بست و همراه
آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد بند را باز کرد و سگ را
رها نمود. و چون بمحل مناجات رسید خداوند فرمود: کجا
است آنچه به تو امر کردیم. گفت: خداوندا کس را نیافتم
خداوند فرمود: بعزّت و جلالم اگر کسی را باخود آورده بودی
اسمت را از لیست پیامبران حذف می نمودم.

هرچه بالاتر، تواضع بیشتر!

عن علی علیه السلام فی تصاریف الاحوال تعرف جواهر الرجال
(فهرست موضوعی غررالحکم ، ص 50) در دگرگونی حالات
، گوهر وجودی و لیاقت درونی مردان شناخته می شود .

افراد اداری یا پیشه وران عادی که شغل متوسطی دارند و نسبت
به مردم متواضعند ، اگر به علت یا عللی ناگهان ترقی کنند و در
جامعه رفعت یابند ، قهرا این بلندی مقام در روحیه آنان اثر می
گذارد ، ممکن است دچار خودبزرگ بینی و تکبر شوند ،
تواضعی را که نسبت به مردم رعایت می نمودند ، از یاد ببرند و
آنان را از این پس با چشم حقارت و پستی بنگرند . حالا این
عده اگر بخواهند به این بیماری اخلاقی دچار نشوند ، باید پیش
گیری کنند و عملاً بر تواضع خود بیفزایند و مردم را در تمام
مواقع بیش از پیش ، تکریم و احترام نمایند تا از غرور و نخوت
، که خطر بزرگی است ، مصون و محفوظ باشند . برای روشن
شدن مطلب قضیه افسری را که مراجعه نمود شرح می دهم .

یکی از افسران عالی رتبه که پیش از انقلاب اسلامی در
شهربانی خدمت می کرد ، مردی متدین بود و از مرحوم آیت

الله العظمی آقای بروجردی قدس سرّه تقلید می نمود و برای ادامه کارش در شهربانی از مرجع خود اجازه گرفته بود و وظایف خود را آن طور که دستور داده بودند ، انجام می داد . روزی برای حل مشکل مردی که بضاعتی نداشت ، به ایشان تلفن کردم و گرفتاری او را شرح دادم . وعده داد که مشکلش را حل کند و ضمناً گفت اگر می دانید که استحقاق دارد ، بفرمایید تا به او کمک مالی کنم ؛ من از طرف آیت الله العظمی آقای بروجردی قدس سرّه مجاز هستم که قسمتی از سهم امام را به افراد بی بضاعت بدهم . خلاصه مرد خوبی بود و پیش از انقلاب از دنیا رفت . روزی آن مرد ، قبل از ظهر ، به منزل آمد . جمعی از آقایان روحانی هم در مجلس بودند . مقابل در ایستاد و پس از سلام گفت : من عجله دارم ، خواهشمندم به اطاق دیگر تشریف بیاورید . عرضی دارم بگویم و مرخص شوم . من هم به اطاق دیگری رفتم . کتابی در دست داشت که لای آن نشانه ای گذارده بود . باز کرد دیدم کتاب شریف صحیفه سجادیه ، قسمت دعای مکارم الاخلاق است . گفت : امروز پس از نماز صبح این دعا را خواندم . به این جمله رسیدم که امام به

پیشگاه الهی می گوید : و لا ترفعنی فی الناس درجۀ الا حططنتی
عند نفسی مثلها (الصحیفۃ السجادیۃ ، ص 92)

من دیدم در این عبارت کلمه (درجه) آمده و این کلمه در
اصطلاح ما هم هست ، یعنی افسران هم با درجه بالا می روند .
آمده ام سوال کنم که آیا این کلمه در دعا ، شامل ما هم می
شود یا خیر؟ و اگر چنین است توضیح دهید تا وظیفه خود را
بشناسم و به آن عمل کنم . در پاسخ به ایشان گفتم : درجه ای
که شما الان دارید ، درجه سرهنگی است . افراد محترمی که به
اطاق شما می آیند ، باید در مقابل آنان متواضع باشید . پشت میز
خود بایستید ، به آنان دست بدهید و صندلی را ارائه کنید که
بنشینند . وقتی نشست ، شما هم بنشینید . اما یک درجه که
گرفتید و سرتیپ شدید ، باید تذلل و خضوع شما در نفستان
بیشتر گردد و نسبت به واردین احترام زیاده تری بنمایید ، باید در
آن موقع به خارج میز بیایید ، در کنار میز بایستید ،

به او دست بدهید و اشاره کنید که روی صندلی بنشیند و وقتی
که نشست ، شما پشت میزتان بروید و بنشیند و مؤدبانه سخنان
او را بشنوید . اگر درجه بالاتری گرفتید و سرلشکر شدید ، باید

تذلل و خضوع شما بیشتر باشد ، باید فروتنی شما زیادتر گردد و از روی صندلی خود برخیزید و از پشت میز خارج شوید و وسط اطاق بایید و به او دست بدهید . وقتی که او روی صندلی نشست ، شما هم روی صندلی مقابل او بنشینید و پشت میز نروید و خلاصه این برنامه کار را اگر عمل کنید و هر قدر درجه شما بالاتر می رود ، خودتان نزد خودتان کوچکتر و در باطنتان پست تر باشید و بر مقدار تواضع خود بیفزایید ، در این موقع است که مقام بالاتر ، شما را از مسیر فضیلت منحرف نمی کند ، شما را دچار اخلاق بد نمی کند ، از وظایف انسانی و کرامت خُلق ، باز نمی دارد .

كان على بن الحسين عليه السلام لا يسافر الا مع رفقة لا يعرفونه
و يشترط عليهم ان يكون من خدام الرفقة فيما يحتاجون اليه
فسافر مرة مع قوم فرآه رجل فعرفه فقال لهم : اءتدرون من هذا؟
قالوا: لا. قال : هذا على بن الحسين عليه السلام فوثبوا اليه فقبّلوا
يديه و رجليه فقالوا: يا ابن رسول الله ! اردت ان تصلينا نار
جهنم لو بدرت اليك منّا يد او لسان اءما كنا قد هلكنا آخر
الدهر فما الذي حملك على هذا؟ فقال : اني كنت سافرت مرة

مع قوم یعرفوننی فاءعطونی برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ما لاء استحق فاءخاف اءن تعطونی مثل ذلک فصار کتمان
ءامری اءحبّ الیّ؟

روش امام سجاد علیه السلام این بود که مسافرت نکند مگر با
همسفرهایی که حضرتش را شناسند و با آنان شرط می کرد
که از خدمتگزاران رفقاییش در سفر باشد . یک بار با کسانی که
او را نمی شناختند به سفر رفت ، ولی در راه سفر با مردی مواجه
شدند که آن حضرت را دید و شناخت . او به کسانی که با امام
علیه السلام همسفر بودند گفت : می دانید این مرد کیست ؟
پاسخ دادند : نه ! گفت : حضرت علی بن الحسین علیه السلام
است . با شنیدن این سخن ، هیجان زده از جا برخاستند ، گرد
امام جمع شدند و دست و زانوی حضرت را بوسیدند ، عرض
کردند : یابن رسول الله ! آیا می خواستی ما جهنمی شویم ؟ اگر
بر اثر ناشناختن شما دست و زبانمان به جسارتی مبادرت می
نمود ، از ما عمل خلاف ادب و احترامی سر می زد ، آیا نه این

بود که تا پایان روزگار هلاک شده بودیم ؟ چه باعث شد که
ناشناخته بین همسفرها آمدید؟

فرمود : من یک بار با اشخاصی که مرا نمی شناختند به سفر
رفتم ، آنان به رعایت مقام شامخ رسول اکرم صلی الله علیه و
آله و سلم به من احترامی نمودند که استحقاق آن را نداشتم ،
خائف بودم که شماها نیز همانند آنان با من رفتار نمایید . از این
رو کتمان امر و معرفی نکردن خود ، نزد من محبوبتر است .

این قبیل قضایا که حاکی از کمال تواضع اولیای اسلام است در
کتب اخبار و تاریخ بسیار آمده و آنان به موازات اینکه پیروان
خود را به تواضع ترغیب می نمودند ، خودشان نیز قولاً و عملاً
نسبت به مردم تواضع و فروتنی داشتند و حقوق و حدود افراد را
آن طور که باید و شاید رعایت می نمودند .

گفتم باید متوجه باشید که مقام و مال در آدمی باعث غرور می
شود و شخص رفتارش عوض می شود و حالت درونی اش در
بیرون او اثر می گذارد و وضع رفتار و گفتارش تغییر می کند .
برای این که بیماری غرور و کبر شما را نگیرد و از نظر معنوی
دچار سیئات اخلاقی نشوید ، باید مراقبت کنید که هرچه درجه

شما بالاتر می رود ، بر تواضع و فروتنی شما افزوده شود (شرح
و تفسیر دعای مکارم الاخلاق ، ج 1، ص 212)